



شرط گاوی

مرد جوانی در آرزوی ازدواج با دختر کشاورزی بود. کشاورز به او گفت: «برو در آن قطعه زمین بایست. من سه گاو نر را آزاد می‌کنم. اگر توانستی دم یکی از این گاوها را بگیری من دخترم را به تو خواهم داد.»

مرد قبول کرد. اولین در طویله که بزرگترین در هم بود باز شد. باور کردنی نبود، بزرگترین و خشمگین‌ترین گاوی که در تمام عمرش دیده بود بیرون آمد. گاو با سم به زمین می‌کوبید و به طرف مرد جوان حمله برد. جوان خود را کنار کشید و گاو از مرتع گذشت. دومین در طویله که کوچکتر بود باز شد. گاو کوچکتر از قبلی بود اما با سرعت حرکت می‌کرد. جوان پیش خودش گفت: «منطق می‌گوید این را هم ول کنم چون گاو بعدی کوچکتر است و این ارزش جنگیدن ندارد.»

سومین در طویله هم باز شد و همانطور که فکر می‌کرد ضعیف‌ترین و کوچک‌ترین گاوی بود که در تمام عمرش دیده بود بیرون پرید. پس لبخندی زد و در موقع مناسب روی گاو پرید و دستش را دراز کرد تا دم گاو را بگیرد اما گاو دم نداشت!

زندگی پر از ارزش‌های دست یافتنی است اما اگر به آن‌ها اجازه رد شدن بدهیم ممکن است که دیگر هیچ وقت نصیبمان نشود. برای همین سعی کن که همیشه اولین شانس را دریابی.